

## نفوذ فرهنگ غرب در ایران<sup>۱</sup>

غلامرضا صدیق اورعی\*

### چکیده

نوشتار حاضر به منظور بررسی چگونگی نفوذ فرهنگ غرب در ایران ابتدا با ارائه تصویری از گذشته فرهنگی کشور، به بیان تحولات فرهنگی و ترسیم خطوط اصلی نظام اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی پرداخته و سپس سازوکارهای روانی نفوذ فرهنگی غرب را تبیین کرده است.

همچنین با توجه به مبثنی بودن ساختار فرهنگی - آموزشی جامعه گذشته ایران به سه اصل مهم؛ محال بودن ترقی بدون کسب و فراگیری دانش جدید، ضرورت اخذ این دانش، و استوار بودن برنامه ریزی و سیاست گذاری جامعه بر پایه دانش جدید، آثار و بی‌آمدهای این امر را تشریح نموده است.

در ادامه با طرح مبحث انشقاق فرهنگی و جدایی اجتماعی بین سنت باوران و غرب باوران، پیروزی انقلاب اسلامی را نوعی غلبه سنت باوران بر غرب باوران تلقی کرده و آن را به مثابه عاملی مهم در تغییر ارزش‌های جامعه به شمار آورده و یادآور شده است که آنچه به ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران تحت عنوان تهاجم فرهنگی در سطح جامعه مطرح گردیده، دربرگیرنده هر دو تعبیر «تهاجم به فرهنگ» و «تهاجم به وسیله فرهنگ» است. به عبارت دیگر تهاجم فرهنگی هم دخالت تمامی عناصر فرهنگی و غیرفهرنگی در تهاجم به فرهنگ ماست و هم به کار گرفتن عناصر فرهنگی برای هجوم به عناصر

\* عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

غیرفرهنگی جامعه (نظیر نظام سیاسی)... از این رو بهره گرفتن از همه عوامل فرهنگی، اقتصادی، صنعتی، تکنولوژیکی و سیاسی در مبارزهٔ همه‌جانبه با تهاجم فرهنگی بسیار ضروری و حساس است.

برای درک تحولات فرهنگی کشور و پی بردن به جنبه‌های مثبت و منفی آن باید به گذشته فرهنگی کشور برگردیم و پس از شناخت عناصر و ویژگی‌های آن به بررسی تحولات آن بپردازیم. با توجه به موضوع تحقیق حاضر، ابتدا خطوط اصلی نظام اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی جامعهٔ ایران را در گذشته ترسیم می‌کنیم:

۱- در عصر صفوی تلاش‌هایی صورت گرفت که مردم ساکن در سرزمین ایران به‌رغم تفاوت‌های نژادی و زبانی، خود را جزو ملت ایران بشناسند و این خود به شکل‌گیری تدریجی مفهوم «ملت» انجامید.

۲- در عصر صفوی شاهد تلاش وسیع این دولت در جهت به رسمیت شناختن تشیع به‌مثابه مذهب رسمی و اصلی مردم ایران هستیم و هم بر این اساس بود که دولت صفوی کوشید تا تضاد دولت‌های صفوی - عثمانی را به‌منزلهٔ تضاد ملت‌های ایرانی - عثمانی و با محور عمدهٔ تضاد شیعه - سنی به دیگران معرفی کند که تا حد زیادی هم موفق شد.

۳- در این دوره تلاش وسیعی صورت گرفت تا اصفهان علاوه بر آن‌که مقر حکومت و مرکز اعمال قدرت سلطان شیعه بود، به‌مثابه پایگاه اصلی اقتدار دینی مذهب شیعه و صدور فتاوی و احکام دینی مراجع تقلید و فقهای شیعه نیز شناخته شود و حتی اعزام تنی چند از فقهای برجستهٔ شیعهٔ ساکن در جبل عامل (واقع در لبنان کنونی) به اصفهان و تأسیس حوزهٔ علمی اصفهان<sup>۲</sup>، و نیز کوشش دولت صفوی و «شیخ بهایی» برای تشویق مرحوم «مقدس اردبیلی» به ترک نجف و اقامت گزیدن در اصفهان<sup>۳</sup> به همین منظور بود.

۴- کوشش‌های بسیاری شد تا فقهای عالی‌رتبهٔ شیعه به‌منزلهٔ نایبان عام امام زمان (عج) و حاکمان اصلی کشور، و پادشاهان صفوی به‌مثابه نمایندگان و منصوبان آنان تلقی شوند (اصل ولایت فقیه).

۵- پس از سقوط صفویه و هفت سال حکومت افغان‌ها و غلبه نادر بر آن‌ها و نیز در عصر سلطنت نادر و جانشینانش در عصر زندیه و در دورهٔ کشورگشایی آقامحمدخان قاجار، دوره‌ای

طولانی بر جامعه ایران گذشت که طی آن، نفوذ حاکمیت دولت مرکزی در شهرها و روستاها و در حل و فصل دعاوی مردم و... بسیار نقصان پذیرفت و در مقابل به علت نفوذ باوری که در طول نزدیک به ۱۵۰ سال حکومت صفوی در میان مردم رواج و قوت یافته بود، مبنی بر این که فقهای شیعه حاکمان شرعی هستند و ضروری است حکم آنان اطاعت شود، رجوع مردم به فقهای شیعه در زمینه‌های مختلف از جمله رسیدگی به دعاوی حقوقی و پایان دادن به درگیری‌ها، فزونی گرفت.<sup>۴</sup> این امر در کنار وجود حوزه علمیة نجف و ناموفق بودن صفویه در از بین بردن آن یا دست کم ادغام کردن این حوزه در حوزه علمیة اصفهان، به ناتوانی حکام سیاسی در تضعیف جایگاه فقها منجر شد و بیش از هر زمان در دوره قاجاریه خود را به وضوح نشان داد.

۶- در ایران پیش از قاجاریه، دانش و مهارت از یکدیگر جدا بودند و دانشمند به کسی اطلاق می شد که به یادگیری دانش‌های نظری می پرداخت.

۷- در آن زمان دانش نظری رایج عبارت بود از علوم دینی (فقه، تفسیر، حدیث، کلام، اخلاق و رجال) و فلسفه و ریاضیات و طب، که جملگی در حوزه‌های علوم دینی تدریس می شد. این علوم به لحاظ اهمیت متفاوت بودند و دانشجو به ترتیب اهمیت، ابتدا از مهم‌ترین آن‌ها آغاز می کرد و سپس به تدریج و در صورتی که توان، علاقه و فرصتی داشت به سایر علوم می پرداخت. در نتیجه تعداد دانشجویان علوم کم‌اهمیت بسیار کمتر از دانشجویان علوم مهم‌تر و مهم‌ترین علم بود.

۸- طلبه (دانشجو) در ابتدا مقدمات ورود به علم فقه را فرا می گرفت و سپس به یادگیری علم فقه می پرداخت. عده‌ای از دانشجویان رشته فقه برای تکمیل دانش خود به تفسیر و اخلاق و تعداد کمتری به علم کلام مشغول بودند.

۹- دانشجویان رشته فلسفه درصد اندکی از کل دانشجویان فقه را شامل می شدند و عمدتاً به فلسفه اولی اشتغال داشتند.

۱۰- پس از «بوعلی سینا» بخش طبیعیات فلسفه هیچ‌گونه توسعه‌ای نیافت و فقط در برخی آثار «ملاصدرا» خلاصه‌ای از طبیعیات «بوعلی» آورده شد.

۱۱- دانشجویان به ریاضیات، کمتر از فلسفه اشتغال داشتند و همان تعداد اندک هم تنها به خواندن کتاب کوچکی به نام «خلاصة الحساب» که «شیخ بهایی» نگاشته است، بسنده می کردند.

۱۲- علم طب نیز دانشجویان کمی داشت؛ زیرا اکثر بیماران برای مداوا به داروفروشان

مراجعه می‌کردند و فقط برای امراض سخت نزد اطبا می‌رفتند.

۱۳- برخی دانش‌های طبیعی مانند فیزیک، شیمی، سدسازی، مکانیک که با نام‌های قدیمی نامیده شده‌اند و در برخی کتب دانشمندان قرون چهارم و پنجم هجری قمری، نظیر کتب کیمیا و کتب ابن هیثم و...، از آن‌ها به نام «علوم غریبه» یاد شده، کمتر دانشمندی آن‌ها را می‌آموخته است. «شیخ بهایی» یکی از عالمان به این دانش‌ها بوده که آثاری مانند «منارجنبان» و «حمام» از خود باقی گذاشته است.

۱۴- نیازهای مردم به معماری، صنایع و... را افراد ماهری که فاقد پشتوانه آموزش‌های نظری بودند، برآورده می‌کردند و معماران و صنعتگران و کشاورزان و نساجان جزو دانشمندان به‌شمار نمی‌آمدند و مدرسه‌ای نداشتند.

۱۵- آموزش مهارت‌ها در ضمن کار و در کارگاه‌ها انجام می‌شد و کارآموز در ابتدا مزدی دریافت نمی‌کرد و در واقع پذیرش کارآموز لطفی بود که استاد کار در حق کارآموز روا می‌داشت. بعدها هم که به تدریج کارآموز مهارتی کسب می‌کرد، دستمزد او به صورت جنسی و سپس به صورت نقدی پرداخت می‌شد.

۱۶- دانش و دانشمندان و مراکز مختلف آموزش دانش محترم بود و جایگاه ارزشی رفیعی در جامعه و نزد مردم داشت. در این زمان علم معاد و علم معاش (به معنی خاص مهارت‌های تولیدی) از یکدیگر جدا بودند و بلکه علم معاش اصطلاحاً علم نامیده نمی‌شد.

۱۷- به علت ویژگی‌های دانش‌ها در قرن‌های گذشته و جدایی دانش و مهارت و نیز برخی احکام فقهی درباره منع اجرت برای برخی آموزش‌ها، دانش و تلاش برای کسب علم در مقابل ثروت و کوشش برای کسب درآمد قرار داشت و پرسش «علم بهتر است یا ثروت»، به این زمینه اجتماعی برمی‌گشت. در عمل نیز اکثر دانشمندان از تمکن مالی بهره‌چندان نداشتند هر چند از اقتدار و احترام و اطلاعات فراوانی برخوردار بودند.

۱۸- با توجه به نکته‌ای که پیش از این ذکر شد، دانشمندان در اصطلاح قانون شرع (فقه)، «مُؤْتَرَفَةٌ» نامیده می‌شدند و روزی خوار بیت‌المال بودند، یعنی از طریق وجوهات شرعی و موقوفات مربوط به مدارس علوم دینی ارتزاق می‌کردند و منابع مالی آنان مستقل از منابع مالی دولت و در واقع هم‌عرض آن بود.

۱۹- در زمان صفویه، هیئت انگلیسی به سرپرستی «آنتونی شرلی» به دربار ایران آمد و

کارخانه توپ‌سازی را دایر و ایرانیان را به اسلحه جدید اروپایی مجهز کرد، هر چند از زمانی که صفویه روی کار آمد، به علت جنگ با عثمانی‌ها، ضرورت و اهمیت کار با اسلحه‌های جدید آشکار شده بود. پیش از صفویه نیز «اوزون حسن» برای جنگ با دولت عثمانی از اروپاییان تجهیزات نظامی طلب کرده بود و گرچه آنان فرستادند ولی به موقع نرسید.<sup>۵</sup>

۲۰- در اوایل حکومت قاجار در جنگ‌های ایران و روس، دولتمردان ایرانی، به‌ویژه شاهزاده «عباس میرزا»، دریافتند که بدون مجهز شدن به تسلیحات غربی حفظ قدرت نظامی - سیاسی میسر نیست و پذیرفتند که باید به چنین ابزاری دست یافت و این امر به‌مثابه نوعی تحلیل از اوضاع و تبیین ضعف‌ها و راه‌حل آن (ایدئولوژی در اصطلاح جامعه‌شناسی) به‌شمار می‌رفت.<sup>۶</sup>

۲۱- قابل توجه است که در چنین شرایطی دو تغییر مهم اقتصادی در ایران اتفاق افتاد که اثر شگرفی بر اوضاع ایران نهاد؛ نخست این‌که، در پی مشکلاتی که عثمانی‌ها در تجارت شرق و غرب ایجاد کردند و هم‌زمانی پیدایی عثمانی با عصر رنسانس (نوزایی) در غرب و تشدید روحیه دنیاگرایی و طمع ورزیدن به جمع‌آوری ثروت و نیز رشد تجارت و دریانوردی و... که موجب شد مشکلات تجاری برای غربی‌ها جدی تلقی شود، غربی‌ها به فکر کشف راه دریایی به شرق (هند) افتادند. کشف امریکا نخستین محصول این امر بود و کشف دماغه امیدنیک در جنوب قاره آفریقا به‌مثابه به ثمر رسیدن این تلاش. با کشف دماغه امیدنیک و راه دریایی غرب به هند و چین و جنوب شرقی آسیا به تدریج آثار اقتصادی ناشی از واقع شدن ایران بر سر راه تجاری جاده ابریشم از بین رفت و اقتصاد کشاورزی - تجاری ایران دچار مشکل شد.

دوم این‌که، چندی پس از استقرار حکومت قاجار کشورهای بزرگ غربی توافق کردند که پول معتبر فقط طلا باشد و نقره از پشتوانه پول کنار گذاشته شود. این امر به کاهش قیمت برابری نقره انجامید و همچنین با توجه به این‌که عمده ذخایر ایران و پول مسکوک رایج کشور نقره بود، ایران را با ورشکستگی روبه‌رو کرد.<sup>۷</sup>

۲۲- نکته دیگری که به اقتصاد ایران ضربه وارد کرد، تاوان‌هایی بود که ایران به هلت شکست خوردن از روسیه در جنگ‌های ایران و روس، ناگزیر به پرداخت آن‌ها بود.

### پیدایی سازوکارهای زوانی نفوذ فرهنگی

نکاتی که ذکر شد خطوط اصلی ساختار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران را ترسیم

می‌کند. اکنون به تبیین عناصر فرهنگی نفوذ یافته در ایران می‌پردازیم:

- ۱- ایرانیان «برتری غرب» را باور کرده بودند.
  - ۲- علاوه بر باور به برتری غرب، دچار نوعی تمایل و «شیفتگی به غرب» شده بودند.
  - ۳- ایرانیان در برابر غرب همچنین دچار گونه‌ای «خود باختگی» و احساس حقارت شده بودند.
  - ۴- عده‌ای از ایرانیان به‌منظور رویارویی با حالات یادشده، موضع «غرب‌گریزی» گرفته و سعی کرده بودند از هر آنچه غرب و غربی بود پرهیز کنند.
  - ۵- برخی دیگر به «غرب‌زدگی» و «از خود بیگانگی» دچار شده بودند.
  - ۶- حالات روانی یادشده همگی به‌مثابه «مکانیزم (سازوکار)های روانی» نفوذ عناصر فرهنگی غرب در ایران عمل کردند.
  - ۷- فرهنگ ایرانی در چنین شرایطی فاقد «غرب‌پژوهی» بود.
  - ۸- در فرهنگ ایرانی با سازوکارهای روانی مذکور، «اشاعه انگیزی» عناصر فرهنگی غرب شکل گرفت.
  - ۹- تمامی نکات یادشده در کنار شواهد تاریخی مربوط به عصر مغول به بعد در ایران، محقق را واداشت تا «عقیم‌بودن فرهنگی» و «ناتوانی تولید فرهنگی» در ایران را به‌منزله واقعیت تاریخی مربوط به قرون گذشته بپذیرد.
- در جامعه‌ای که خطوط اصلی ساختار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن ترسیم گردید و به عمده‌ترین سازوکارهای روانی نفوذ فرهنگ غرب اشاره شد، مروجان فرهنگ غرب و پذیرندگان و ناشران ایرانی آن با سازوکارهای غیرروانی نفوذ فرهنگی مانند تجارت، تأسیس مدارس، اعزام محصل به خارج، سفرهای نخبگان ایرانی به غرب و... موجب نفوذ فرهنگ غرب به ایران شدند و به این ترتیب اندک فعالیت‌های فرهنگی نیز که در جهت دفاع از فرهنگ صورت می‌گرفت بی‌اثر گردید.

### نفوذ باورهای علمی

در ساختار فرهنگی - آموزشی جامعه گذشته ایران، باور به سه اصل مهم؛ محال بودن ترقی بدون کسب و فراگیری دانش جدید، ضرورت اخذ این دانش، و مبتنی بودن برنامه‌ریزی و

سیاست‌گذاری جامعه بر پایه دانش جدید، آثار زیر را در پی داشته است:

۱- ارزش‌های اجتماعی دگرگون شد، یعنی برخلاف گذشته که دانش دینی ارزشمندترین جایگاه را داشت و دانش‌های طبیعی مفقود بود و برخی از شعب و نکات آن، که در کلام قدما بود علوم غریبه نامیده می‌شد و به همین علت مهجور بود و مهارت‌ها عمدتاً جدا از دانش نظری رشد می‌کردند و انتقال می‌یافتند؛ دانش طبیعی ارزشمند گردید و چون بخش اعظم این دانش در کتب غربی‌ها به چشم می‌خورد و به خط آنان و همراه با نام صاحب‌نظران آنان بود، هم دانش طبیعی و هم اسم و خط فرنگی ارزشمند شد.

۲- دانشوران علوم طبیعی در کنار دانشمندان علوم دینی و ریاضیات و طب سنتی، عالم محسوب شدند. همچنین در کنار مدارس علوم دینی که بعدها مدارس علوم قدیمه نام گرفتند، مدارس علوم طبیعی (مدارس علوم جدید) تأسیس شد. این امر علاوه بر ایجاد تغییر در نظام فرهنگ (باورها، ارزش‌ها و هنجارها)؛ سازمان اجتماعی را نیز دچار تغییر کرد. شکل‌گیری مدارس جدید، سازمان‌های اجتماعی و مشاغل اجتماعی جدید و نیز تضعیف موقعیت و پایگاه اجتماعی عالمان دین و کاهش احترام و اقتدار آن‌ها (برخلاف عالمان جدید که روز به روز بر احترام و اقتدار آن‌ها افزوده می‌شد)، از دیگر پی‌آمدهای این موضوع است.

۳- تغییر اجتماعی دیگری که به وجود آمد، پیوند مزایای مالی و غیرمالی در پایگاه اجتماعی عالم طبیعی بود. همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد علمای دینی اقتدار و احترام و اطلاعات داشتند، ولی طبق فرهنگ اسلامی از گرفتن دستمزد و مزایای مشخص به‌نحوی که تعیین‌کننده قیمت کار علمی آن‌ها باشد، معذور بودند. به عبارت بهتر، در آن زمان تعبیر «علم بهتر است یا ثروت» واقعاً بیانگر یک انتخاب بود. اما به تدریج با شناخته شدن دانشمندان علوم طبیعی در مقام عالمان این علم و تأسیس مدارس جدید و افزایش تعداد دانش‌آموختگان این رشته، «بیان نظری مهارت‌های معاش» خود به‌مثابه شاخه‌ای از علم شناخته شد که چون در تولید ثروت نقش داشت، قابل معامله و قیمت‌گذاری هم بود. به این ترتیب دانشمندان علوم طبیعی در ازای عرضه دانش خود، احترام و اقتدار و درآمد را یک‌جا به‌دست می‌آوردند و پایگاه اجتماعی آن‌ها دارای این هر سه مؤلفه بود. این امر موجب شد، ناگزیر بودن افراد در انتخاب بین علم و ثروت و هم‌عرض پنداشتن این دو، بی‌معنی جلوه کند.

۴- یکی دیگر از تغییرات اجتماعی، برقراری ارتباط میان دانشمندان علوم طبیعی و

دولتمردان و به خدمت گرفته شدن آن‌ها توسط دولت بود. پیش از این ذکر شد که دانشمندان علوم دینی خصوصاً در مذهب تشیع، خود را از حکومت‌ها جدا دانسته، آنان را غاصب و فاسق می‌شمردند. از لحاظ مالی نیز کاملاً از آنان مستقل بودند و در برابر ظلم دولتمردان پناهگاه مردم محسوب می‌شدند. اما دانشمندان علوم طبیعی، اعزام‌شدگان به خارج توسط دولتمردان و معمولاً فرزندان دولتمردان، در خدمت دولت بودند و در مواردی به منصب‌های عالی سیاسی و نظامی می‌رسیدند.

لذا در این زمان جدایی عالیم و حاکم به ایجاد پیوند میان این دو و گمارده شدن عالم در خدمت حاکم انجامید و «مدرسه و ارک» و «مدرسه و دربار» به جای جدایی از یکدیگر، به هم متصل و هم‌جهت شدند.<sup>۸</sup>

۵- این تحولات، سازوکارهای روانی نفوذ فرهنگی غرب را که عبارت بود از باور به برتری غرب، ابراز شیفتگی به غرب، خود باختگی، از خود بیگانگی و غرب‌زدگی را در طول یک دوره زمانی، تشدید کرد.

۶- با شدت گرفتن سازوکارهای روانی یادشده، مردم غیر دانشمند نیز کوشیدند تا خود را به فرنگیان شبیه کنند و امور غیر علمی را از آنان اقتباس نمایند. از این‌رو پوشیدن لباس خارجی، تقلید از نحوه آرایش خارجی، برگزیدن نام خارجی، انتخاب غذای خارجی، انس با خارجیان و... همگی ارزشمند شد و رواج یافت و نوعی وابستگی به غرب در گزینش سبک و نحوه زندگی پدید آمد.

۷- آگاهی یافتن سیاست‌مداران ایرانی به ضرورت فراگیری علوم طبیعی جدید از یک سو، و نیاز به مترجم برای ترجمه مطالب اروپایی و واسطه قرار گرفتن او در مراودات دولتمردان با خارجی‌ها از سوی دیگر، موجب شد از زمان عباس میرزا، آموختن زبان و ادبیات فرنگی در دستور کار حکومت قرار گیرد و به مثابه یکی از اهداف اعزام دانشجو به خارج شناخته شود.<sup>۹</sup>

۸- اگر علوم طبیعی و مصنوعات جدید غربی را «علوم تمدنی» و «تمدن غربی» بنامیم و علوم انسانی را «علوم فرهنگی» و آثار فرهنگی غرب را «فرهنگ غربی» نامگذاری کنیم، ابتدا به تمدن غربی و علوم تمدنی غرب توجه شده و سپس فرهنگ غرب و علوم فرهنگی غربی مد نظر قرار گرفته است. عمده‌ترین سازوکارهای نفوذ فرهنگ غرب خصوصاً اندیشه‌های غربی و استدلال‌های مروج غرب‌زدگی؛ آموزش علوم فرهنگی غربی و اعزام محصل به اروپا بوده است.



۹- دولتمردان ایرانی و خارجی از جمله مهم‌ترین پذیرندگان و ناشران عناصر فرهنگی غرب در ایران به شمار می‌رفتند که بعدها خود موجب اعزام محصل به خارج و تأسیس مدرسه غربی در ایران شدند، اما آموزش‌دیدگان غربی خصوصاً آنان که به جای فراگیری علوم تمدنی غرب، علوم فرهنگی غرب را آموختند، در دوره‌های بعد منصب‌های سیاسی را اشغال کردند و به‌طور مضاعف در نفوذ فرهنگ غرب در ایران مؤثر واقع شدند.

۱۰- در پی تغییر باورها و ارزش‌ها و ایجاد سازمان اجتماعی مدارس علوم جدید و اعزام محصل به اروپا، یک تغییر مهم اجتماعی (تغییر در نظام اجتماعی) در جامعه ایران حاصل شد که عبارت بود از این‌که پذیرندگان فرهنگ غرب در بخش‌های مهم و حساسی چون تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کشور به کار مشغول شدند. به این ترتیب خرده نظام سیاسی و نحوه هدف‌گذاری و رسیدن به اهداف در نظام اجتماعی ایران کاملاً غربی شد.

۱۱- با توجه به مفهوم نظام اجتماعی و چهار خرده‌نظام درون آن و کارکردهای آن‌ها (طبق نظریه نظام اجتماعی «تالکوت پارسونز») تغییر در باورها و ارزش‌ها و هنجارها تحت تأثیر فرهنگ غرب، از یک‌سو به تغییر بخشی از خرده نظام فرهنگی یعنی قسمتی از سازمان‌های تربیتی ایران منجر شد (منظور پیدایی و گسترش مدارس علوم جدید، که ابتدا عمدتاً با مدیریت و مربیان فرنگی صورت می‌گرفت و به معنی تغییر در سازمان‌های تربیتی و عوامل مؤثر در اجتماعی کردن نوجوانان ایرانی بود و در عمل موفق هم شد) و از سوی دیگر خرده نظام سیاسی ایران نیز به دست فرنگ‌رفته‌ها و غرب‌باوران و آموختگان اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی غرب افتاد.

۱۲- بر اثر غربی‌شدن بخشی از خرده نظام فرهنگی ایران شامل مدارس و روزنامه‌های غرب‌گرا و ترجمه کتاب‌های غربی و ... ، خرده نظام فرهنگی در جامعه ایران دچار تعارض ساختی شد، پیام‌های خانواده و مدرسه و وسایل ارتباط جمعی در تعارض با یکدیگر قرار گرفتند و کارکرد انتقال الگوهای فرهنگی جامعه به نسل جدید و حفظ و تداوم الگوهای فرهنگی مختل گردید.

۱۳- با غربی‌شدن خرده نظام سیاسی جامعه، کلیت نظام اجتماعی در ایران - شامل خرده نظام سیاسی، خرده نظام فرهنگی، خرده نظام اقتصادی، خرده نظام اجتماع نظام‌یافته (با عوامل دین و قانون و دارای کارکرد کنترل اجتماعی) - دچار تعارض ساختی شد. تعارض خرده نظام

سیاسی با خرده نظام‌های دیگر و نیز تعارض در درون خرده نظام فرهنگی (سازمان‌های تربیتی جامعه)، جامعه ایران را از ثبات گذشته خارج کرد و از آن‌جا که تعارض ساختی با ثبات اجتماعی منافات دارد، ابتلای جامعه به تعارض ساختی، تغییر و بی‌ثباتی را در پی داشت.

۱۴- مشروطیت به مثابه یکی از تغییرات سیاسی در جامعه ایران به شمار می‌رود که از جمله عوامل مهم پدیدآورنده آن، نفوذ باورهای سیاسی و ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی غربی در جامعه ایران و وجود تعارض میان جایگاه اجتماعی مراجع تقلید و شاه و صدراعظم بود.<sup>۱۰</sup>

۱۵- نفوذ باورهای سیاسی و ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی غربی در جامعه ایران و نیز راه‌یابی شیوه تعلیم و تربیت غربی به آموزش و پرورش، مطبوعات، کتب و نشریات، و الگوبرداری از نظام ارتش غربی شرایطی را در نظام اجتماعی ایران به وجود آورد که جامعه ایران را به سوی توسعه بوروکراسی (دیوان‌سالاری) دولتی سوق داد.

۱۶- نفوذ فرهنگ غرب و آثار سیاسی و اداری آن به رشد شهرنشینی در ایران و شکل‌گیری طبقه متوسط جدید شهری، که عمدتاً متمایل به غرب و الگوی زندگی غربی است، انجامید.

۱۷- تغییراتی که تاکنون از آن‌ها یاد شد همگی در خرده نظام اقتصادی ایران تغییرات جدی ایجاد کردند، نظیر گسترش نیروی کار شهری، ساختن کارخانه‌ها، مصرف وسیع کالاهای مصرفی غربی و تغییرات تولید زراعی - دامی.

۱۸- نفوذ فرهنگ غرب در ایران و تغییراتی که در پی آن در نظام اجتماعی ایران به وقوع پیوست، نظام قانونی و دادرسی جامعه را به‌طور جدی تحت تأثیر قرار داد.

۱۹- نظام خانواده و روابط حاکم بر آن (اعم از رابطه زن و شوهر و رابطه والدین و فرزندان) تحت تأثیر نفوذ فرهنگ غرب و دگرگونی‌های متعاقب آن، به شدت تغییر کرده است. برای مثال در روابط حاکم بر والدین و فرزندان، از یک‌سو جایگاه مادر و نقش او در تربیت اخلاقی فرزندان بسیار کاهش یافته و از سوی دیگر شیوه فرزندمحوری در روش‌های تربیتی غالب شده است. براساس این روش والدین، فرزندان خود را در زمینه درونی‌کردن هنجارها و ارزش‌ها و رعایت آن‌ها آزاد می‌گذارند. این امر موجب شده است که اولاً نسل جدید متفاوت با نسل قدیم پرورش یابد، ثانیاً روابط احسان‌آمیز با والدین خدشه‌دار گردد، ثالثاً دوره جامعه‌پذیری کودک و نوجوان گاه تا ۲۵ سالگی به طول انجامد و این همه چیزی نیست که اندک تلقی شود.

۲۰- مشاغل جدیدی که در پی نفوذ فرهنگ غرب در تغییرات نظام اجتماعی ایران ایجاد

شد، فقط به مشاغل دیوانسالارانه در دیوانسالاری دولتی محدود نمی‌شود، بلکه براساس سرشماری کل کشور بیش از پانصد شغل وجود دارد.

۲۱- تمایل جوانان عمدتاً به سوی مشاغلی است که اثر تمدن غرب در آن‌ها مشهود است، نظیر پزشکی و مهندسی که این دو در صدر تمایلات شغلی جوانان قرار دارند.

۲۲- عناصر فرهنگی غرب حتی در ریخت‌شناسی اجتماعی هم نفوذ یافته و معماری و شیوه ساخت و ساز و فضاسازی جامعه را دگرگون کرده‌اند.

### نفوذ فرهنگی غرب در ایران و ایجاد گروه‌بندی‌های اجتماعی جدید

پس از آن‌که نخستین گروه از ایرانیان سفر کرده به اروپا وارد تعامل پیوسته با اروپاییان شدند و به تدریج ارزش‌ها و هنجارهای آنان را پذیرفتند و پیوندهای ارتباطی خود را با گذشتگان بریدند و حتی در مواردی از گذشتگان خود نفرت یافتند، گروه‌بندی اجتماعی آنان نیز تغییر کرد. برای مثال غرب‌زدگان، عضو گروه‌بندی اجتماعی جدیدی شدند که متفکران اروپایی، معلمان و نویسندگان اروپایی، یعنی کسانی که از گروه‌بندی‌های اجتماعی - سنتی خود خارج شده بودند، از اعضای آن به شمار می‌آمدند.

ایجاد مدارس جدید توسط اروپاییان با آموزش یافتگان اروپایی در ایران برای غرب‌زدگان اولیه افرادی را در میان معاصران به وجود آورد که می‌توانستند با آن‌ها در تعامل باشند و خود را در کلاس درس در تعامل با صاحب‌نظران اروپایی و ادیبان آن‌جا تصور کنند.

تغییر باورها، ارزش‌ها و هنجارها و تغییر اشخاص مورد تعامل پیوسته در گذشتگان، معاصران و آیندگان برای غرب‌زدگان، گروه‌بندی جدیدی ایجاد کرد و آنان را، که در اغلب موارد از گذشتگان سنتی خود نفرت پیدا کرده بودند، از ایرانیان وفادار به سنت‌ها جدا نمود و در جامعه ایران دو خرده فرهنگ سنتی و غرب‌زده و دو گروه‌بندی عمده شامل وفاداران به سنت‌های ایرانی - اسلامی و غرب‌باوران و غرب‌زدگان پدید آورد.

### ایجاد انشقاق فرهنگی و جدایی اجتماعی در ایران

نفوذ فرهنگی غرب و اشاعه باورها، ارزش‌ها، نمادها، هنجارها و کالاهای غربی در میان عده‌ای از ایرانیان موجب دوگانگی فرهنگی گردید که در ابتدا اندک بود اما به تدریج افزایش

یافت، چنان‌که گروه‌بندی دوگانه ایرانیان به غرب‌باور و سنت‌باور در صدر مشروطه، و نزاع این دو در مجلس شورای ملی و شهادت «شیخ فضل‌الله نوری» از پی آمده‌های آن محسوب می‌شود. تداوم اشاعه فرهنگ غرب در ایران در طول یک قرن به «انشقاق فرهنگی» و گروه‌بندی‌های اجتماعی متفاوت انجامید و سرانجام گروه‌های اجتماعی غرب‌باور را از گروه‌های اجتماعی سنت‌باور جدا کرد. یکی از آثار جدی این جدایی میان غرب‌باوران و سنت‌باوران، جدایی دین از سیاست بود؛ زیرا نخبگان گروه‌های سنت‌باور، عالمان دینی و نخبگان گروه‌های متجدد و غرب‌باور، از درون دستگاه حکومتی بودند که به‌ویژه پس از مشروطه بیش از پیش قدرت را در اختیار داشتند. به همین علت جدایی این دو گروه در نهایت به جدایی دین‌داران و دین‌شناسان از سیاست‌مداران انجامید و آن‌چنان این انشقاق فرهنگی شدت یافت که هر دو گروه توانایی فهم درست یکدیگر را از دست دادند. شعاری که غرب‌باوران برای موجه جلوه دادن جدایی خود از دین‌باوران بر آن پای می‌فشردند، شعار جدایی دین از سیاست بود و آنچه مرحوم آیت‌الله مدرس بر آن تأکید می‌کرد، مبنی بر این‌که سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ما است، حضور یک عالم دینی در مجلس شورای ملی و در عین حال در اقلیت بودن این عالمان دینی را به یاد می‌آورد. این انشقاق فرهنگی در دهه‌های عصر مشروطه به صورت صف‌بندی سنتی - متجدد خودنمایی کرد و سپس در سال‌های نخست قرن چهاردهم هجری شمسی در دیوان‌سالاری دولتی و جدایی سنتی‌ها از سازمان‌های حکومتی جدید خود را نشان داد.

### جدایی اجتماعی سنت‌باوران از غرب‌باوران و پیدایی سازمان‌های موازی

جدایی فرهنگی و سپس جدایی اجتماعی سنت‌باوران از غرب‌باوران، شکل‌گیری سازمان‌های اجتماعی دوگانه‌ای را موجب شد. تلاش امیرکبیر برای ایجاد «دادگاه‌های عرفی» به موازات «محکمه‌های شرعی»<sup>۱۱</sup>، پیدایی مدارس جدید به موازات مدارس سنتی، از آثار این امر به شمار می‌رود. یادآوری می‌شود، آشنایی با یافته‌های غرب در زمینه تکنیک و صنعت، و تعلیم آن‌ها به جوانان ایرانی الزاماً و همواره با انشقاق فرهنگی و جدایی اجتماعی و پیدایی سازمان‌های موازی همراه نیست، چنان‌که مثلاً در ژاپن به دنبال پافشاری شدید امپراتور برای اخذ تکنیک و صنعت غرب، مردم در گروه‌بندی‌های سنتی و با یافتن انگیزه‌ها و معنای سنتی برای عمل خود، به اخذ تکنیک و صنعت غرب اقدام کردند.<sup>۱۲</sup> اما این‌که چرا در ایران اخذ صنعت

و تکنیک غرب به انشقاق فرهنگی منجر شد، در ایدئولوژی تجددطلبانه غرب باوران ریشه دارد. در غیر این صورت چنانچه مثلاً از مدیران و زعمای حوزه‌های علمیه خواسته می‌شد که بکوشند تا با تکنیک و صنعت غرب آشنا شوند و تعدادی از طلاب توانا و مؤمن را به تحصیل در این زمینه وادارند<sup>۱۳</sup>، امکان داشت مسائلی چون انشقاق فرهنگی و جدایی اجتماعی رخ ندهد، حال آنکه تأسیس روزافزون سازمان‌های موازی توسط حکومت، جدایی اجتماعی را عمیق‌تر کرد. تأسیس دانشکده علوم معقول و منقول (به‌مثابه حوزه علوم دینی دولتی) در کنار حوزه علوم دینی سنتی و شکل‌گیری «سپاه دین» به‌منزله مبلغان مذهبی برای اعزام به روستاها (که البته موفقیت چندانی هم به‌دست نیاورد) از جمله مصادیق شکل‌گیری سازمان‌های موازی است که به تشدید جدایی اجتماعی انجامید.

آنچه گفته شد، درباره انقلاب اسلامی هم صادق است و این انقلاب چنانکه بسیاری از تحلیل‌گران انقلاب اسلامی اذعان کرده‌اند، از یک جنبه انقلاب سنت باوران ایرانی علیه ایرانیان متجدد بوده است و هم از این‌روست که پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد تلاش گروه‌های اجتماعی سنت باور در ایجاد سازمان‌های اجتماعی موازی هستیم، نظیر تأسیس سپاه پاسداران به موازات ارتش، کمیته انقلاب اسلامی به موازات شهربانی، کمیته امداد امام خمینی به موازات سازمان بهزیستی، جهاد سازندگی به موازات وزارت کشاورزی و... که البته پس از عادی شدن شرایط اجتماعی - فرهنگی نزد بیشتر قشرهای اجتماعی بسیاری از این‌ها در یکدیگر ادغام شدند (مانند ادغام نیروی انتظامی در سازمان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی). همچنین پیشنهاد ادغام برخی دیگر از این سازمان‌ها و مؤسسات و نهادها نیز در مجلس شورای اسلامی مطرح شده است (مانند پیشنهاد ادغام جهاد سازندگی با وزارت کشاورزی و ادغام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با سازمان تبلیغات اسلامی و دفتر تبلیغات اسلامی).

### انقلاب اسلامی و پذیرش تغییرها

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و غلبه سنت باوران بر سازمان‌های حکومتی و تلاش آن‌ها در جهت ایجاد سازمان‌های موازی با سازمان‌هایی که غرب باوران تأسیس کرده بودند، به تدریج شیوه‌های زندگی غرب باوران به زندگی سنت باوران وارد شد و آنچه توده‌های سنت باور را به بیرون آمدن از حفاظ فرهنگی قدرتمندی که پیرامون خود ایجاد کرده بودند، تشویق نمود، همان

احساس تسلط آن‌ها بر محیطی بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر جامعه حاکم شده بود. راه‌یابی و سایلی چون رادیو و تلویزیون به منازل سنت‌باوران، که تا پیش از انقلاب بسیاری از آن‌ها از این وسایل پرهیز می‌کردند، عاملی مؤثر در تشویق سنت‌باوران به پذیرش تغییر و دگرگونی بود، نظیر پذیرفتن این نکته که دختران نیز باید از تحصیلات ابتدایی، متوسطه و عالی برخوردار شوند (البته این سخن بدین معناست که اگر امروزه دختری را از تحصیلات ابتدایی یا متوسطه یا عالی محروم می‌کنند، نه ناشی از جدایی اجتماعی - فرهنگی سنت‌باوران از غرب‌باوران و به دلیل حفظ فرهنگ و مذهب در بینش دختران، بلکه دلیل و علت آن چیز دیگری است). با این همه پس از سپری شدن دوره نخست انقلاب و پایان یافتن جنگ تحمیلی، مسئله نفوذ فرهنگی غرب بار دیگر به‌طور جدی مطرح شد.

### طرح مسئله در زمان ما: تهاجم فرهنگی

تا این‌جا به اجمال به منشأ خارجی و داخلی تغییرات فرهنگی در ایران از زمان صفویه تا عصر حاضر اشاره شد و اینک نکته‌ای که باید اضافه شود این است که از اوایل دوره قاجاریه تاکنون عده‌ای طرفدار تغییر فرهنگی در ایران بوده و برای رفع موانع آن، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند، برخی نیز یکسره به مخالفت با تغییر برخاسته‌اند و بعضی هم به ضرورت برخی تغییرات اعتقاد داشته‌اند، اما برای آن شیوه‌ای مشخص و حد و اندازه‌ای معین قائل بوده‌اند. پس از انقلاب اسلامی، بسیاری از افراد به مسئله بازگشت به خویش و تغییر فرهنگ شاهنشاهی - وابستگی توجه کردند و از سال‌های ۱۳۶۴ به بعد که جامعه به تدریج به حالت عادی خود برگشت و برخی قشرهای اجتماعی احساس امنیت و آرامش کردند، آشکالی از عناصر فرهنگی نمودار و علنی گردید که از آن به اشاعه و سپس به فرهنگ‌پذیری از غرب تعبیر شد و به اصطلاح «تهاجم فرهنگی» نام گرفت.

### مقصود از تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی به دو شکل صورت می‌گیرد: «تهاجم به فرهنگ» و «تهاجم به وسیله فرهنگ».

تهاجم به فرهنگ جامعه یعنی تهاجم به ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، باورها یا مجموعه‌ای از

همه آن‌چه گفته شد. تهاجم به فرهنگ الزاماً و همواره به وسیله فرهنگ و به شکل هیجان برانگیز و اعلام شده صورت نمی‌گیرد. برای مثال در پژوهشی که «علی انتظاری» در سال ۶۸-۶۷ درباره موضوع روانی جوانان دبیرستانی تهران در برابر مظاهر فرهنگ غرب انجام داده، مشخص شده است که دانش‌آموزان رشته‌های ریاضی و تجربی نسبت به دانش‌آموزان رشته‌های علوم انسانی در برابر مظاهر فرهنگ غرب موضع روانی مثبت‌تری داشته‌اند. پژوهش مذکور این امر را نتیجه سال‌ها آموزش و تأکید بر اهمیت دانش‌های نوینی دانسته است که عمدتاً در غرب رشد کرده‌اند و امروزه غرب طلایه‌دار آن به شمار می‌رود.

همان‌طور که گفته شد شکل دوم تهاجم آن است که با استفاده از عناصر فرهنگی به فرهنگ جامعه هجوم برده شود. به این ترتیب در پاسخ به این پرسش که تهاجم فرهنگی کدام یک از این دو شکل را دربرمی‌گیرد، باید گفت هر دو؛ هم به کمک عناصر فرهنگی و غیر فرهنگی به فرهنگ ما تهاجم می‌شود و هم از طریق عناصر فرهنگی به عناصر اصطلاحاً غیر فرهنگی جامعه (مانند نظام سیاسی) هجوم صورت می‌گیرد. بنابراین کشور مهاجم همه عوامل فرهنگی، اقتصادی، صنعتی، تکنولوژیکی و سیاسی خود را به کار می‌گیرد تا به تمام وجوه زندگی و جامعه ما از سیاست و اقتصاد و قوانین گرفته تا روحیات و اندیشه‌ها و به‌طور خلاصه کل فرهنگ یورش برد. البته این همه، همان‌طور که برخی متفکران خاطرنشان کرده‌اند، از آن‌روست که در فرهنگ ما علاوه بر فرهنگ‌پذیری، اشاعه داوطلبانه و انتخابی نیز وجود دارد.

### مراد نویسندگان از تهاجم فرهنگی

جست‌وجویی در مطبوعات سال ۱۳۷۰ نشان می‌دهد، هر عنصر فرهنگی که با همراهی و پشتیبانی از نظام سیاسی کشور رابطه معکوس داشته، مصداق تهاجم فرهنگی دانسته شده است. بنابراین نویسندگانی که چنین برداشتی از موضوع نداشته‌اند، معمولاً یا به انکار وجود تهاجم فرهنگی پرداخته‌اند و یا آن را امری قدیمی و همراه با میزانی از اشاعه داوطلبانه دانسته‌اند.

مروری بر نوشته‌های مطبوعات سال ۱۳۷۰ بیانگر آن است که نفوذ و اشاعه نوارهای صوتی و ویدئویی حاوی ترانه‌های جنسی و رقص و...، عکس‌های جنسی، داستان‌های حاوی نکات صریح جنسی و تحریک‌کننده، ماهواره، بدحجابی، لباس‌هایی با شعارهایی به خط و زبان بیگانه و بعضاً با معانی جنسی، تجمع دختران و پسران در پارک‌ها با پوشش و آرایشی شبیه

جوانان غربی و ...، مظاهر تهاجم فرهنگی قلمداد و از دولت خواسته شده است که با آن‌ها مبارزه کند. البته عده‌ای هم بر این اعتقاد بوده‌اند که چون افراد با کمال میل و در نهایت اختیار و با صرف هزینه مالی و زمانی به دنبال این امور می‌روند، دیگر تهاجم محسوب نمی‌شود بلکه اشاعه است (یعنی مصادیق بحث برای مخالف و موافق یکی است). یادآوری می‌شود در این میان هیچ‌کس از نفوذ علم و تکنولوژی و صنعت غربی به داخل کشور تحت عنوان تهاجم فرهنگی سخن نگفته و در واقع این امور را از مظاهر هجوم فرهنگ غرب قلمداد نکرده است.

### پی‌نوشت

- ۱- این مقاله گزیده‌ای است از پژوهشی تحت عنوان «چگونگی نفوذ غرب در جامعه از طریق اجرای برنامه‌های فرهنگی» که غلامرضا صدیق اورعی در سال ۱۳۷۴ برای مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام داده است.
- ۲- از جمله اشخاص برجسته‌ای که در این جریان سیاسی نقش داشتند. می‌توان از مرحوم محمدتقی مجلسی و مرحوم شیخ بهایی نام برد.
- ۳- یادآوری می‌شود مرحوم مقدس اردبیلی گرچه در ابتدا راضی به ترک نجف و اقامت گزیدن در اصفهان شد، اما در نیمه راه از تصمیم خود انصراف داد و به نجف بازگشت.
- ۴- کاهش مقبولیت و محبوبیت دولت‌های حاکم در میان مردم و اقبال و توجه جامعه ایرانی به فقهای شیعه تا حدی بود که در دوره افشاریه و زندیه، حکومت دینی و حاکمیت قضایی هر دو در دست فقهای شیعه بود و آن‌ها بودند که حکم می‌راندند و اقامه حدود می‌کردند و پادشاهان در دوره استقرار ملزم بودند صلاحدید آنان را در نظر بگیرند. در این باره رجوع کنید به:
- الگار، حامد. نقش روحانیت شیعه پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، بی‌تا.
- ۵- در این باره رجوع کنید به:
- مزای، میشل. م، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند. نشر گستره، چاپ دوم.
- ۶- در این باره رجوع کنید به:
- حائری، عبدالهادی. نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب،



امیرکبیر، ۱۳۶۷.

۷- در این باره رجوع کنید به:

- عیسوی، چارلز. **تاریخ اقتصادی ایران**، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، ۱۳۶۲.

۸- این امر در دهه‌های اخیر به شکل جدایی حوزه و دانشگاه و در نتیجه جدایی علم و دین جلوه کرد. سخن دکتر شریعتی مبنی بر این‌که، پایین هیچ قرارداد استعماری امضای یک عالم دینی نیست ولی پایین همه آن‌ها امضای یک دانش‌آموخته جدید هست، ناظر بر همین تغییر اجتماعی است.

۹- یکی از کسانی که «عباس میرزا» برای آموزش زبان و ادبیات خارجی به فرنگ اعزام کرد، «میرزا صالح شیرازی» بود. وی در بازگشت از فرنگ، کتابی درباره ارزشمندی فرهنگ غرب، نکوهش فرهنگ ایرانی، انتقاد از برخی احکام اسلامی و مخالفت با روحانیون نوشت و با کمک مالی برخی فرهنگ‌دوستان غربی دستگاه چاپی به تبریز وارد کرد و به نشر عقاید خویش پرداخت. او بعدها به عضویت فراماسونری یا فراموشخانه درآمد و به مقام «استاد طریقت» رسید.

۱۰- در این باره رجوع کنید به: الگار، همان.

۱۱- در این باره رجوع کنید به:

- هاشمی رفسنجانی، اکبر. **امیرکبیر؛ قهرمان مبارزه با استعمار**، انتشارات فراهانی.

۱۲- در این باره رجوع کنید به:

- رجب‌زاده، احمد. **جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی - تاریخی ایران و ژاپن**، سلمان، چاپ اول،

۱۳۷۸.

۱۳- نظیر این امر در قرن پانزدهم میلادی در اروپا به وقوع پیوست و بسیاری از دانشگاه‌های اروپا تحت امر کلیسا و مدرسه عالی کلیسا قرار گرفتند. همچنین بسیاری از دانشجویان رشته‌های علمی از میان کشیشان بودند یا از بورسیه تحصیلی کلیسا استفاده می‌کردند. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

- کوستلر، آرتور. **خواب‌گردها**، ترجمه منوچهر روحانی، کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۶۱.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انسانی